



چرا زوج های بیشتری ترجیح می دهند جدا از هم زندگی کنند؟

حدود 10 درصد بزرگسالان در اروپای غربی، ایالات متحده، کانادا، نیوزیلند و استرالیا جدا از هم زندگی می کنند، در حالی که بیشتر از یک چهارم کسانی که در بریتانیا بر اساس آمار «مجرد» تعریف می شوند، عملاً یک شریک زندگی نزدیک دارند و فقط در دو مکان متفاوت زندگی می کنند.

حدود 10 درصد بزرگسالان در اروپای غربی، ایالات متحده، کانادا، نیوزیلند و استرالیا جدا از هم زندگی می کنند، در حالی که بیشتر از یک چهارم کسانی که در بریتانیا بر اساس آمار «مجرد» تعریف می شوند، عملاً یک شریک زندگی نزدیک دارند و فقط در دو مکان متفاوت زندگی می کنند.

گروه غرب از نگاه غرب خبرگزاری فارس: برای بسیاری از زوج ها تصمیم به زندگی در کنار هم گام بزرگی در رابطه آنها به شمار می رود. به طور سنتی این کار به معنای ازدواج است، هر چند این روزها بسیاری از زوج ها پیش از ازدواج – یا جدا شدن- به همزیستی با هم روی می آورند. اما گزینه سومی نیز در این میان وجود دارد: جدا از هم زندگی کردن.

این وضعیت نه تنها به شکل تعجب آوری معمول است، بلکه هر چه می گذرد زوج های امروزی جدا از هم زندگی کردن را به چشم راهی جدید و بهتر برای زندگی می بینند. پیمایش هایی که قبلاً انجام شده نشان می دهند که حدود 10 درصد بزرگسالان در اروپای غربی، ایالات متحده، کانادا، نیوزیلند و استرالیا جدا از هم زندگی می کنند، در حالی که بیشتر از یک چهارم کسانی که در بریتانیا بر اساس آمار «مجرد» تعریف می شوند، عملاً یک شریک زندگی نزدیک دارند و فقط در دو مکان متفاوت زندگی می کنند.

ظاهراً جدا از هم زندگی کردن تمام مزایای مستقل بودن – انجام تمام کارهای مورد علاقه شان در فضای زندگی خود، حفظ روابط و دوستی های محلی سابق خود – و نیز مزایای صمیمیت با یک شریک زندگی را با هم در اختیار آنها قرار می دهد. حتی برخی این کار را به چشم «براندازی هنجارهای جنسیتی» می بینند یا دست کم زنان از این طریق می توانند از تکالیف سنتی کارهای منزل رهایی یابند.

اما تحقیقات ما از وجود انگیزه ای وخیم تر از پشت این پدیده خبر می دهد؛ مردم به این دلیل ممکن است از زندگی جدا از هم سردر بیاباوند که از زندگی در کنار یک شریک زندگی خود احساس نگرانی، آسیب پذیری و حتی ترس کنند. بعلاوه اینکه با وجود جدا از هم زندگی کردن، زنان همچنان بیشتر به انجام نقش های سنتی خود ادامه می دهند.

جدا ماندن

گرچه بعضی از کسانی که جدا از هم زندگی می کنند فاصله دوری از هم دارند، اما بیشتر آنها در نزدیکی هم، حتی در یک خیابان زندگی می کنند و بیشتر اوقاتشان را با هم می گذرانند. تقریباً تمام آنها از طریق ایمیل، فیس بوک، فیس تایم و دیگر پلتفرم های پیام رسان در تماس دائم با هم هستند و عملاً همگی انتظار وفاداری مبتنی بر تک همسری را از یکدیگر دارند.

پیمایش ها نشان می دهند که سه نوع متفاوت از زوج ها هستند که جدا از هم زندگی می کنند. گروه اول کسانی اند که احساس می کنند برای زندگی در کنار هم هنوز «خیلی زود است» یا «آماده نیستند»؛ بیشتر آنها جوانانی هستند که به زیستن در کنار هم به عنوان مرحله بعدی در زندگی شان نگاه می کنند. سپس نوبت به زوج هایی می رسد که واقعاً می خواهند در کنار هم زندگی کنند اما برای این کار با موانعی مواجه اند. مثلاً نمی توانند از پس هزینه های یک خانه مشترک بر بیایند یا یکی از شرکای زندگی در مکانی دیگر شاغل است یا نمی تواند ویزا دریافت کند یا در زندان یا در خانه سالمندان است. مثلاً گاهی اوقات مخالفت خانواده با یکی از طرفین که مذهب متفاوتی دارد بیش از حد تحمل فرد مقابل است.

سوم گروه «ترجیحی» هستند که انتخاب می کنند در دراز مدت جدا از هم زندگی کنند. این عده اکثراً سالمندانی هستند که قبلاً ازدواج کرده اند یا تجربه زندگی در کنار شریک زندگی شان را داشته اند. این عده گروهی هستند که ظاهراً به جدا از هم زندگی کردن به عنوان راه جدید و بهتری برای زندگی نگاه می کنند.

ترس ها و تهدیدها

اما تحقیقات ما براساس یک پیمایش کشوری که با 50 مصاحبه جامع تکمیل شده، به داستان متفاوتی در مورد بسیاری از زوج های «ترجیحی» اشاره دارد. در ذهنیت این عده تشکیل یک «خانواده» مناسب، یعنی در کنار هم زیستن، ازدواج و زندگی در یک خانه خانوادگی همچنان یک ایده آل به شمار می رود اما این قبیل پاسخگویان اغلب از این ایده آل در عمل بیم دارند و در نتیجه زندگی جدا از هم را به عنوان بهترین راه برای مقابله با این ترس ها «انتخاب کرده اند» در حالی که همچنان رابطه خود را حفظ کرده اند. آنها غالباً در روابط مبتنی بر همزیستی پیشین خود از نظر اقتصادی یا

عاطفی عمیقاً صدمه دیده اند. یا برخی زنان سوء استفاده هایی را تجربه کرده اند. همانطور که زنی به نام میشل توضیح داده: «نمی خواهم همه چیز را در خانه ام از دست بدهم. نمی خواهم به دارایی کسی تبدیل شوم، اصلاً و ابداً، و نمی خواهم از کسی که قرار است به من عشق بورزد کتک بخورم.»

بنابراین تعجیبی ندارد که میشل «یک دیوار آجری بسیار محکم» بین خودش و شریک زندگی فعلی اش ساخته باشد. حفظ این زندگی دور از هم کار این دیوار بوده است. یک پاسخگوی دیگر به نام گراهام بعد از جدایی از همسرش «دوران به شدت پرفشاری» را تجربه کرده، بی آنکه جایی برای زندگی کردن داشته باشد و به معنای واقعی از منابعی یا چیز دیگری برخوردار باشد. پس از نظر او زندگی جدا از هم «یک نوع حفاظت از خود» به شمار می رود.

زوج های فعلی آنها نیز ممکن است یک مشکل باشند. وندی با شریکش زندگی کرده اما دریافته که «وقتی او مشروب می خورد به آدم کاملاً متفاوتی تبدیل می شود... این مسئله هم از نظر من و هم پسر کملاً روشن بود.»

این افراد به جدا از هم زندگی کردن به عنوان یک راه حل نگاه می کنند. مگی را شیوه زندگی سبب «افراطی» شریک زندگی اش از خود رانده است؛ مسائلی چون روزها حمام نکردن، توالتی که فلاش تانک آن گهگاه کار می کرد، و نبودن سیستم حرارت مرکزی (که او بنا به دلایل پزشکی به آن احتیاج داشته.) او همچنین احساس کرده که شریک زندگی اش از نظر فکری از موضعی بالا به پایین به او نگاه می کرده. بنابراین زندگی جدا از هم، گذشته از یک ازدواج رسمی «بهترین چیزی بعدی است.»

برخی اوقات مردان اصولاً فکر زندگی کردن در کنار یک زن را برای خود تهدید کننده می بینند. برای بن «که البته زیاد ادعای متعهد بودن هم ندارد» جدا از هم زندگی کردن دست کم «امن» بوده است. چند مرد دیگر هم در این مطالعه امیدوار بوده اند بتوانند شرکای «سازگارتری» را در خارج از کشور بیابند. دنیل که شریک زندگی فعلی و بسیار جوان ترش در رومانی زندگی می کند، توضیح می دهد که با طلاق «چگونه کل دنیایش به هوا رفته» و چطور احساس می کند که «زنان در انگلیس...ظاهراً همه چیز را به نظر من سراسرست می خواهند؛ من فقط نمی خواهم با زنان انگلیسی هیچ سر و کاری داشته باشم.»

با توجه به این ترس ها، نگرانی ها و خصومت ها، چرا این زوج ها اصلاً با شرکای زندگی شان می مانند؟ پاسخ آرزوی آنها برای یافتن عشق و صمیمیت است. همانطور که وندی می گوید: «من دوستش دارم و دوستش هم خواهم داشت، فقط اگر او همان کسی باشد که وقتی مشروب نمی نوشد هست.»

مگی به ما گفت که چطور او «واقعاً به شریک زندگی اش عشق می ورزد و چگونه آنها به یک توافق با هم رسیده اند، به این شکل که اگر من پخت و پز و شست و شور و اتوکشی را انجام دهم، تو مرا ماهی یک بار بیرون می بری و پول خرج می کنی.»

پس برای بعضی افراد انتخاب روش زندگی جدا از هم، به یافتن شکل جدید و بهتری از صمیمیت و نزدیکی ربطی ندارد بلکه جدا از هم زندگی کردن آنها واکنشی است به آسیب پذیری، نگرانی و حتی ترسشان و هدف آنها از این کار، محافظت کردن از خود است.

نویسنده: سایمون دانکن (Simon Duncan) استاد سیاستگذاری های اجتماعی در دانشگاه بردفورد

منبع: <https://b2n.ir/608139>